

آب، نماد پاکی است.

ماهی، نماد زندگی و برکت است.

آینه، نماد کلام خداست.

سرکه، نماد صبر و پایداری است.

سیب، نماد شفا بخشی است.

سیب، نماد سلامتی و زیبایی است.

سمنو، نماد زایش و باروری است.

تخم مرغ، نماد زاینده گی است.

سماق، نماد پیروزی نیکی بر بدی است.

سبزه، نماد شادابی و سرسبزی است.

سنجد، نماد عشق است.



نوروزتان مبارک



موفقیت زناشویی

چطور همسر خسیس خود را درمان کنیم؟





Tel: 818. 522.1525
Tabdil@IRANforCHRIST.com



حقم را میخواهم

روی صندلی چوبی نشسته است. مغازه گرم است. حوصله نمی کند تا پنکه را روشن کند. کار و کاسبی کساد است. پس اندازی ندارد. ساکت و خون سرد نشسته است. انگار به هیچ چیز فکر نمی کند، حتی به قشلق پسرش! عرق می ریزد. دلش می خواهد تا یکی بیاید همدمش شود. شخصی داخل می شود. سرخ رنگ است. انگاری به زور راه می رود. خمار است. سلام بپرسم. خوب شد آمدی. دلم گرفته بود. پسر خمار است. انگار می لرزد. چشمانش خون است. پدر برایش صندلی می آورد. نمی نشیند! پدر، من حقم را می خواهم. می خواهم برای خودم زندگی دست و پا کنم. ما تا چند صبح دیگر زنده ایم. سپس همه آنها مال تو می شود. سرپیری ما را آواره نکن. اگر میخواهی زندگی کنی؟! آن زهرماری را دور بینداز. مثل مردها پی کار برو. بی زندگی. روپای خودت. پدر، شما من و نابود کردید. اصلاً فکر من نیستید. پدر چیزی نمی گوید. پسر بی قرار است. عصبانی است. به پدر نگاه می کند، مثل نگاه شکارچی پی شکارش. می خواهد از پدر زهر چشم بگیرد. ولی می ترسد. شاید زور او به پدر نرسد. به پدر قهرمان خود. لب خود را می خورد. سرخ است. قلبش تند تند می زند. می خواهد به پدر حمله کند. انگار برای بقاء می جنگد. تحمل خماری را ندارد. تحمل سرباری را ندارد. تحمل تحقیر را ندارد. سوی میله آهنی دست می برد. پدر آرام است. دست خود را در جیب گت نیم دارش می کند. هنوز نشانه کوچک فلزی بازی های آسیابایی که رنگ و رویش رفته است، روی سینه گت آش هست. پسر نغمه می کشد. مردم جمع شده اند. دونفر، مرد را بلند می کنند و در پُرانکار میگذارند نشانه کوچک فلزی زیر خون گم شده است. مرد را داخل آمبولانس می برند. دست مرد در جیبش مشت شده است. کسی پارچه سفید روی صورت مرد می کشد. دست مرد هیچ گاه از جیبش بیرون نیامد.

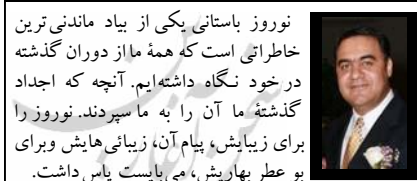


پخش زنده برنامه تلویزیونی سیمای مسیح هر دوشنبه ساعت ۹ صبح به وقت لس آنجلس در شبکه محبت

آدرس اینترنتی:
www.SimaMasih.com www.Mohabat.tv



سپس ادامه داد: مردی را دوپسر بود. روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: «ای پدر، سهمی را که از دارایی تو به من خواهد رسید، اکنون به من بده، پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. پس از چندی، پسر کوچکتر آنچه داشت گرد آورد و راهی دیاری دور دست شد و ثروت خویش در آنجا به عیاشی برباد داد. چون هر چه داشت خرج کرد، قحطی شدید در آن دیار آمد و اوسخت به تنگدستی افتاد. از این رو، خدمتگزاری یکی از مردمان آن سامان پیشه کرد. و او را با خوراک خود خوکها سیر کند، اما هیچکس به او چیزی نمی داد. سرانجام به خود آمد و گفت: «ای بسا کار گران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من اینجا از فرط گرسنگی تلف می شوم. پس برمی خیزم و نزد پدر می روم و می گویم: پدر، به آسمان و به تو گناه کرده ام. دیگر شایسته نیستم پسر خوانده شوم. بامن همچون یکی از کارگران رفتار کن. پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بروی بسوزاند و نشانان به سوسپش دیده، در آغوش کشید و غرق بوسه اش ساخت. پسر گفت: «پدر، به آسمان و به تو گناه کرده ام. دیگر شایسته نیستم پسر خوانده شوم.» اما پدر به خدمتکارانش گفت: «بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی بر انگشتش و کفش به پاهایش کنید. گوساله پرواری آورده، سر برید تا بخوریم و جشن بگیریم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گمشده بود، یافت شد!» پس به جشن و سرور پرداختند. «و اما پسر بزرگتر در مزرحه بود. چون به خانه نزدیک شد و صدای ساز و آواز شنید، یکی از خدمتکاران را فراخواند و پرسید چه خبر است. خدمتکار پاسخ داد: برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری سر بریده، زیرا پسرش را بسلامت باز یافته است. چون این را شنید، بر آشفت و نخواست به خانه در آید. پس پدر بیرون آمد و به او التماس کرد. اما او در جواب پدر گفت: «اینک سالهاست تو را چون غلامان خدمت کرده ام و هر گز از فرمات سرنیچده ام. اما تو هر گز حتی بزغاله ای به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی به پا کنم. و حال که این پسرت باز گشته است، پسری که دارایی تو را با روسپی ها بر باد داده، برایش گوساله پرواری سر بریده ای! پدر گفت: «پسر، تو همواره با منی، و هر آنچه دارم، مال تو هست. اما اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!»



نوروز باستانی یکی از بیاد ماندنی ترین خاطراتی است که همه ما از دوران گذشته در خود نگاه داشته ایم. آنچه که اجداد گذشته ما آن را به ما سپردند. نوروز را برای زیباییش، پیام آن، زیبایی هایش و برای بو عطر بهاریش، می بایست پاس داشت. باری، پیام نوروز، این خجسته ایام همان است که خداوند در کلام مقدس خود به انسانان داده است، آنچه که مسیح آن را زندگی کرد و برای ما الگو قرار داد. اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه ای است، چیزهای کهنه درگذشت، الحال همه چیز تازه شده است. این همان پیامی است که نوروز برای ما دارد؛ گذشتن از کهنگی و به تازگی رسیدن. خانه نکانی کردن و پاکیزه شدن. بخشیدن و شاد شدن. از زیر بار غم آزاد شدن و آرامی یافتن. این همان پیامی است که ما می گوئیم؛ تبدیل شدن!

آن روزگار در ایام نوروز، همه مردم سرزمین مادری، خرد و کلان، زن و مرد، در روستا و شهر در تکاپوی خانه نکانی و آراستن میشدند تا که به استقبال نوشدن تازه شدن بروند. آری، بیائید ما هم، همچون گذشتگان و در اطاعت از فرمان خداوند، هم زمان با نو شدن طبیعت، اذغان و دل خود را به فیض او تازه کنیم. با حضرت داوود یکصدا شویم و از خدا بخواهیم؛ که ای خدا، دل طاهر در من بیافرین.

از او بخواهیم تا شکوفه های امید و خوشی، بر گهای تازه بخشش و گذشت را در ما بیافریند تا بتوانیم همچون آن قدوس در اراده کامل خدا قرار بگیریم.

باشد که اینچنین زندگی ما نوروز بشود. آرزو و دعای من و همکارانم در ماهنامه تبدیل اینست که نوروز باستانی ۱۳۸۸ بر شما و همه عزیزان مبارک و فرخنده باشد.

لس آنجلس مارس ۲۰۰۹
لناتان باغستانی

حمایت مالی شما را از ماهنامه تبدیل پذیرایم.

ماهانامه تبدیل

مدیر مسئول: لناتان باغستانی
ناشر: سازمان خدماتی ایران برای مسیح
ویراستار: نازنین باغستانی، ع. راد

TEL: 818. 522.1525
Tabdil@IRANforCHRIST.com
www.SimaMasih.com
www.Tabdilmagazine.blogfa.com

Iran for Christ Ministries
P. O. Box: 371043 Reseda, CA 91337 USA

این ماهنامه حق دارد که مقالات و آنگهی ها را چاپ کرده و یا رد کند
We have the right to refuse publishing.

مبلغ شیطان پرستی دستگیر شد

رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی فارس گفت: مأموران ما مطلع شدند، خانمی به نام رضوان-ح، در یک واحد پوشاک فروشی واقع در شمال شیراز به روش سمبل گروه های افراطی نژادپرست و منحرف (شیطان پرستی) و گروه های مبتذل غربی اقدام به ترویج خرافه گرانی می کند. مسعود روستا افزود: با انجام تحقیقات و اطمینان از صحت موضوع مأموران از آن واحد صنفی بازرسی و تعداد ۳۸۷ عدد نمادهای گروه های شیطانی کشف و متهمه را تحویل مقام قضایی دادند. وی در ادامه از کشف مقادیر قابل توجهی مشروبات الکلی در شیراز خبر داد و گفت: مأموران ما زورودیک محموله مشروبات الکلی خارجی از استانهای دیگر به شیراز و قصد فروش آن توسط قاچاقچیان در این شهرستان مطلع شدند. رئیس پلیس اطلاعات و امنیت عمومی فارس اظهار کرد: پس از انجام تحقیقات لازم، دونفر از این قاچاقچیان به نامهای رضاست، و حسین-ح، شناسایی و مأموران متوجه شدند این افراد با دو دستگاه خودرو پیکان و پژو ۴۰۵ قصد فروش مشروبات الکلی را در شیراز دارند. روستا گفت: با هماهنگی مقام قضایی هر دو متهم دستگیر و در بازرسی از منزل یکی از آنها مقادیر زیادی از مشروبات الکلی کشف شد و متهمان دستگیر شدند.

با تشکر از کمپانی Ridgeline Express INC. که با حمایت مالی خود ما را در چاپ ماهنامه تبدیل در ماه مارچ یاری دادند.

بر باد داده، برایش گوساله پرواری سر بریده ای! پدر گفت: «پسر، تو همواره با منی، و هر آنچه دارم، مال تو هست. اما اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!»



P O Box 371043 Reseda, CA 91337 USA

جالب است بدانید که جشن سال نو یکی از قدیمی ترین جشن‌ها و تعطیلات در دنیاست که برای اولین بار ۴۰۰۰ سال پیش، در شهر بابل برگزار شد. آغاز بهار، زمانی منطقی برای شروع سال نو است زیرا بر اساس باور و اعتقاد عام، بهار فصل تولد دوباره، تازه شدن، شکوفایی و سرسبزی زمین است. جشن سال نو در بابل ۱۲ روز بود. شیوه جشن گرفتن هر روز ویژه همان روز بود و باید اذعان داشت که جشن‌های سال نو کنونی، در مقایسه با جشن‌های سال نو بابل قدیم، کمرنگ و ساده به نظر می‌رسد. رومیها نیز ابتدای سال نو را اواخر مارس قرار دادند اما هر امپراتور پس از بر تخت نشستن، تغییراتی در تقویم به وجود آورد تا حدی که دیگر تقویم روم با چرخش خورشید و تغییرات فصول هماهنگی نداشت. به منظور تنظیم و تصحیح تقویم، در سال ۱۵۳ قبل از میلاد، سنای روم، اول ماه ژانویه را آغاز سال نو اعلام کرد اما دخالت امپراتور روم در تقویم و شروع سال نو تا زمان امپراتوری ژولیوس سزار ادامه پیدا کرد. در سال ۴۶ قبل از میلاد، سزار، مجدداً اول ژانویه را به عنوان آغاز سال نو پذیرفت و این تاریخ به تقویم سزاری مشهور شد. برای تطبیق تقویم و چرخش خورشید، سال قبل از تنظیم تقویم سزاری، ۴۴۵ روز اعلام شد. اما در بابل یکی از متداول ترین تصمیمها باز گرداندن وسایل قرضی کشاورزی و درو بود. در قرن ششم قبل از میلاد، یونانیان رسم داشتند که با قراردادن یک کودک در سبد، تولد دوباره دیونیسوس، خدای روح باروری را جشن بگیرند. مصریان عهد باستان نیز کودکان را به عنوان سمبل تولد دوباره یا تجدید حیات می دانستند.

آلبوم "هللویاه ۴" کاری جدید از ژیلبرت
مجموعه‌ای از سرودهای پرستشی

شما می‌توانید برای دریافت آلبوم "هللویاه ۴" با شماره تلفن زیر تماس حاصل نمایید.
Gilbert Hovsepian
Tell: (818) 631-5401
Email: info@GilbertH.com

دست نوازش

روزی در یک دهکده کوچک، معلم مدرسه از دانش آموزان سال اول خود خواست تا تصویری از چیزی که نسبت به آن قدرداران هستند، نقاشی کنند. او با خود فکر کرد که این بچه‌های فقیر حتماً تصاویر بوقلمون و میز پر از غذا را نقاشی خواهند کرد. ولی وقتی داگلاس نقاشی ساده و کودکانه خود را تحویل داد، معلم شوکه شد. او تصویر یک دست را کشیده بود، ولی این دست چه کسی بود؟ بچه‌های کلاس هم مانند معلم از این نقاشی مبهم متعجب شده بودند. یکی از بچه‌ها گفت: من فکر می‌کنم این دست خدا است که به ما غذا می‌رساند. یکی دیگر گفت: شاید این دست کشاورزی است که گندم میکارد و بوقلمونها را پرورش می‌دهد. هر کس نظری می‌داد تا اینکه معلم بالای سر داگلاس رفت و از او پرسید: این دست چه کسی است، داگلاس؟ داگلاس در حالیکه خجالت می‌کشید، آهسته جواب داد: خانم معلم، این دست شما است. و معلم به یاد آورد که از وقتی داگلاس پدر و مادرش را از دست داده بود، به بهانه‌های مختلف پیش او می‌آمد تا خانم معلم دست نوازشی بر سر او بکشد.

ماجرای یک خانم و قورباغه

خانمی در زمین گلش مشغول بازی بود. ضربه‌ای به توپ زد که باعث پرتاب توپ به درون بیشه‌زار کنار زمین شد. خانم برای پیدا کردن توپ به بیشه‌زار رفت که ناگهان با صحنه‌ای روبرو شد. قورباغه‌ای در تل‌های گرفتار بود. قورباغه حرف می‌زد! روبه خانم گفت: اگر مرا از بند آزاد کنی، سه آرزوی تو برآورده می‌کنم. خانم ذوق زده شد و سریع قورباغه را آزاد کرد. قورباغه به او گفت: نداشتی شرایط برآورده کردن آرزوها را بگویم. هر آرزویی که بخواهی برآورده کردم، ۱۰ برابر آن را برای همسرت برآورده می‌کنم! خانم کمی تأمل کرد و گفت: مشکلی ندارد. آرزوی اول خود را گفت: من می‌خواهم زیباترین زن دنیا شوم. قورباغه به او گفت: اگر زیباترین شوی شوهرت ۱۰ برابر از تو زیباتر می‌شود و ممکن است چشم زنه‌ای دیگر به دنبالش بیفتد و تو او را از دست دهی. خانم گفت: مشکلی ندارد. چون من زیباترینم، کس دیگری در چشم او به جز من نخواهد ماند. پس آرزوی او برآورده شد. بعد گفت که من می‌خواهم ثروتمندترین فرد دنیا شوم. قورباغه به او گفت شوهرت ۱۰ برابر ثروتمندتر می‌شود و ممکن است به زندگی‌تان لطمه بزند. خانم گفت: نه هر چه من دارم مال اوست و آنوقت او هم مال من است. پس ثروتمند شد. آرزوی سومش را که گفت قورباغه جاخورد و بدون چون و چرای برآورده کرد. خانم گفت: می‌خواهم به یک حمله قلبی خفیف دچار شوم!

همان حوالی بود که من حفاظت و اطلاعات می‌رفتم و می‌آمدم. کسی را به چشم نمی‌دیدم. از پشت سر می‌آمدم و می‌نشستم و صحبت می‌کردند. مثل یک جانی یا مثل یک آدم خراب کار یا مثل شخص خیلی وحشتناک با من رفتار می‌شد. بعضی مواقع می‌گفتم خدایا من فقط می‌خواهم ترا پرستم. چرا اینها با من این طور رفتار می‌کنند. آمد و گفت بین تو شانس زیادی ندارم. می‌گویی مسیحی هستی. باشد تو مسیحی هستی. ولی تو یک وقت در خانه‌ات را باز می‌کنی یک دفعه یک جاقو می‌رود توی شکمت. یا این که داری توی خیابان روم می‌شوی یک ماشین می‌آید تو را می‌زند و می‌کشد. تو هم به عنوان یک مسیحی دیه نداری. من به عنوان یک انسان فقط نزدیک به هشت نه ماه را به یک سال فقط با ترس زندگی می‌کردم. می‌توانم چیزی را به طور خیلی خلاصه بگویم. خیلی ملذبه. ببینید ملذبه یادین یک مسأله خیلی شخصی است یا هر کسی برای خودش یک سری مسایل شخصی دارد. ولی اینطور بگویم توی مسأله اسلام زمینه‌ای که من قبلاً بودم هیچ چیزی به عنوان شخصی وجود ندارد. همه چیز مال آن‌هاست و آن‌ها تصمیم می‌گیرند. ما به عنوان انسان هیچ کاری را مثل این که نمی‌توانیم انجام بدهیم. به من گفتند حکمت اعدام هست و فرصت کوتاهی به تو میدهم که از راهی که داری پیش می‌روی برگردی. بعد من بلند شدم و گفتم من فکر خودم را کردم و می‌خواهم همین طوری که هستم باقی بمانم. سعی کردم بطور خیلی خلاصه بگویم ولی به جرأت می‌توانم بگویم که هیچ روزی برای خودمان نبود. هیچ لحظه‌ای را توی ایران برای خودمان نداشتیم. واقعاً زجر می‌دادند هم از طرف اطرافیان و هم از طرف خود دولت. بعد از مدتی شاید یکی دو سه سال گذشته بود. دیدم حتی نامی طلاق همسر من غیبی داده شده بود. و بدون این که اصلاً بخواهم حرف بزنم. پدر خانم و برادر خانم هم یا مابقی آن‌ها تحریک شده بودند از طرف دولت، که طلاق خانم مرا بگیرند. دانشگاه جرم، به جرم مسیحی بودن اسمش را گذاشتند جرم، به جرم مسیحی بودن و عوض کردن دین و مرتد بودن از دانشگاه اخراج شد. جایی به راحتی نمی‌توانست کاری را انجام بدهم. اسمش را نمی‌توان گفت زندان رفتن، نمی‌دانم این را چه بگویم. ولی نزدیک به شش و هفت بار به حفاظت و اطلاعات می‌رفتم و می‌آمدم. هر وقت می‌رفتم به غیر از توهین به غیر از ارشاد به قول خودشان یا این که تهدید کنند که چه بلایی در آینده فراراست سر من بیاید، کاری نمی‌کردند.

شهرام از خود می‌گوید چندین بار از طرف دولت مرا به حفاظت و اطلاعات بردند. مرا پیش یک دیوار مینشانند. خیلی نزدیک رو به دیوار و بعد یک نفر می‌آید پشت سر من و میگفت حق نداری پشت سرت را نگاه کنی. اگر نگاه کنی برایت خیلی بد می‌شود. آن زمان دقیقاً زمانی بود که برادرهای مرا گرفته بودند. آن سال، سال ۷۴ بود. خیلی هارا می‌گرفتند. بامن خیلی صحبت کردند. به قول خودشان می‌خواستند مرا ارشاد کنند. من از آن جا بیرون آمدم. بعد از مدتی از جایی که خودم و خانم کار می‌کردیم، در فنی حرفه‌ای بودیم. من معلم آنجا بودم. دورشته رادرس می‌دادم. آمدند و به ما گفتند شما اخراج هستید. یک برگه خیلی کوچک دست‌نویس به ما دادند. دوست دارم این جمله را بگویم که چه چیزی را نوشته بودند. نوشته بودند با توجه به صلاح مملکت و اداره زوجین اخراج. این برای من جالب بود. به عنوان یک جوان چه کار منفی را من انجام داده بودم. به عنوان کسی که دارد توی این مملکت زندگی می‌کند. نه آدمی را کشته. نه مواد مخدر استفاده کردم. نه جایی را بعب گذاشتم. نه صحبت از اتم و بمب دانه جنایت و یا خیانت بود. فقط می‌خواستم آزادانه خدای را پرستم که به او ایمان دارم. می‌خواستم آن خدا را داشته باشم. بعد آمدم کار دیگری پیدا کردم بازم مرا اخراج کردند. توی دبیرستان درس می‌دادم.

بعد از مدتی نزدیک به یک سال بیکار بودم. بعد یکی از عزیزانی که در واقع دستش با دولت یکی بود آمد به من پیشنهادی را داد، گفت بیا توی سازمان آب و فاضلاب به عنوان مسئول حسابداری استخدام شو. گفتم کار من چیز دیگری است. تخصصم ساختمان است و نقشه‌های ساختمانی و صنعتی می‌کشم اصلاً حسابداری سر در نمی‌آورم. گفتند اصلاً مهم نیست ما یک نفر حسابداری می‌گذاریم کنار تو؛ حسابداری را به تو یاد می‌دهد و بعد کار کن. من گفتم خلاف قانون است. ولی با این حال شما می‌گویید من انجام می‌دهم. بعد گفت فقط یک شرط دارد که شرط را باید بپذیری. تو کار را میگیری شرطش این است که "مسیحیت" را ول کنی. رها کنی. گفتم بین من غیر ممکن است که بخواهم مسیحیت را ول کنم من راهی را آمدم و می‌خواهم تا آخرش باشم و ادامه بدهم. خانه‌ای که زندگی می‌کردیم ما را جواب کردند. خانه‌ای را پیدا کردیم خیلی خلاصه می‌خواهم بگویم سه بار در یک ماه اثاث کشیدن خیلی زیاد است. خانم دیسک کمر گرفت و مشکلات درد کمر داشت و تمام عزیزان می‌دانند که دیسک کمر چقدر دردش و خیم است.

AfghanSearch.com
Your Search Ends Here...

از عزیزانی که مایلند آگهی هایشان در این ماهنامه درج گردد، خواهشمند است با شماره تلفن: ۱۵۲۵ - ۵۲۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمایند.

۳ اسطر آگهی فقط ۲۵ دلار